

فرار به سوی فلسفه

کسب سیدمحمد حاجتی شورکی*

حسن محیطی اردکان**

چکیده

پاسخ به پرسش‌های بنیادین در زمینه حیات انسانی، همیشه یکی از جدی‌ترین دغدغه‌های بشر بوده است. در همین زمینه، فلاسفه در طول تاریخ، همواره با تمسک به ادله عقلی و فلسفی افزون بر پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، بر نقش مؤثر عقل در کشف حقایق عالم هستی تأکید کرده‌اند. با وجود این، در سال‌های اخیر، برخی افراد با انگیزه‌های متفاوت، در صدد برآمده‌اند تا با طرح برخی شبهات، عدم جواز و یا دست‌کم عدم ضرورت فلسفه‌ورزی را القا کنند. در نوشتار حاضر، سعی شده است تا با روش توصیفی - تحلیلی، فواید و ضرورت فلسفه تبیین شده، به مهم‌ترین شبهات مخالفان فلسفه در حد و وسع، پاسخ داده شود.

نتایج تحقیق حاکی از آن است که بیشتر شبهات مخالفان فلسفه به سبب برداشت نادرست از برخی روایات، مدعاها و سخنان فلاسفه بوده است. بنابراین، با رفع این شبهات، هیچ تردیدی در ضرورت فلسفه‌ورزی به هدف شکل‌گیری جهان‌بینی صحیح، تعمیق معارف دینی و دفاع از آموزه‌های دین روا نخواهد بود.

کلیدواژه‌ها: فلسفه، تفلسف، صدرالمآلهین، عقل، دین.

* دانش‌پژوه کارشناسی ارشد دین‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

** دانش‌پژوه دکتری فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

پذیرش: ۹۳/۹/۲۵

دریافت: ۹۲/۱۱/۱۹

مقدمه

جمود دارند و تعمق و تعقل را در معانی دین مردود می‌شمرند (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۱۸).
 ۴. گروهی که افزون بر تأکید بر کتاب و سنت، به عنوان ابزار فهم معارف دینی، در ظاهر، عقل و تعقل‌ورزی را می‌پذیرند، ولی عقل فلسفی را انکار می‌کنند.
 در این مقاله، سعی شده است به اشکالاتی که این چهار گروه بر فلسفه وارد کرده‌اند و یا ممکن است وارد کنند، پاسخ داده شود. اما پیش از آن، مناسب است دیدگاه فلاسفه درباره ضرورت و فواید تحصیل فلسفه را بررسی کنیم. سپس فواید فلسفه را متذکر شویم و در پایان، برخی از پرسش‌ها و شبهات مطرح شده در باب تحصیل فلسفه را نقل کنیم و پاسخ دهیم.

ضرورت فلسفه

فلاسفه بر ضرورت تفکر فلسفی اصرار دارند. از نگاه آنها، تفکر فلسفی از جهات گوناگونی حایز اهمیت است. به چند علت آن، در ذیل، اشاره شده است:

۱. زمینه‌ساز شکل‌گیری علوم دیگر

یکی از وجوه ضرورت فلسفه آن است که تمام علوم به فلسفه نیازمندند؛ زیرا اثبات مبادی تصدیقی علوم دیگر، یعنی موضوعات غیربدیهی، و نیز اثبات کلی‌ترین اصول موضوعه علوم از وظایف فلسفه شمرده شده است. توضیح آنکه وقتی موضوع علمی بدیهی نباشد باید به اثبات آن پرداخت و تنها فلسفه است که اثبات موضوع علوم دیگر را به عهده دارد. همچنین تبیین کلی‌ترین اصولی که در علوم دیگر از آنها استفاده می‌شود، مانند اصل «علیت» یا «بطلان دور و تسلسل» از وظایف فلسفه است (مصباح، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۹۱ و ۱۱۹-۱۲۰؛ طباطبائی، بی‌تا، الف، ج ۳، ص ۲۶).

یکی از قدیمی‌ترین رشته‌های علمی در حوزه علوم انسانی رشته «فلسفه» است؛ رشته‌ای که با استدلال‌های عقلی و براهین فلسفی، طالبان و صاحبان فکر و اندیشه را با حقیقت جهان هستی آشنا می‌کند. با وجود این، ممکن است در ذهن برخی، سؤالات و یا شبهاتی درباره این رشته وجود داشته باشد که آنها را از تحصیل فلسفه بازدارد و یا آنها را نسبت به این رشته تحصیلی بدبین کند. از آنجاکه کمتر در قالب پرسش و پاسخ مکتوب و به صورت مقاله به این موضوع پرداخته شده، این نوشتار درصدد است پژوهشی را با هدف دفاع از ساحت فلسفه و دفع یا رفع شبهات وارد شده سامان دهد. لازم به ذکر است که در خصوص موضوع حاضر، مطالبی به صورت پراکنده در لابه‌لای برخی از کتب و مقالات دیده می‌شود که از جمله آنها، می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره کرد:
 بررسی‌های اسلامی، تألیف علامه طباطبائی؛ بنیان مرصوص، نوشته حسین مظفری - وی در این کتاب، به برخی از شبهات مکتب «تفکیک» پرداخته است - حکمت جاودانه، اثر حسن معلمی؛ دفاع از فلسفه، اثر رضا داوری اردکانی؛ نیز مقاله «پی‌جویی حقیقت و هستی»، نگارش مهدی حائری یزدی.

به‌طورکلی، مخالفان و منتقدان فلسفه را می‌توان یکی از چهار گروه ذیل دانست:

۱. تمام کسانی که فقط گزاره‌های تجربی را معتبر می‌دانند. از این رو، فلسفه را، که مشتمل بر گزاره‌های عقلی و غیرتجربی است، نامعتبر می‌شمارند.
۲. برخی از عرفا و اهل سیر و سلوک، که استدلال عقلی و فلسفی را مانع دستیابی به معرفت و وصول انسان به مقامات بلند معنوی می‌دانند.
۳. برخی از مؤمنان به ادیان گوناگون که بر ظواهر دینی

پیدا می‌کند که موضوع بررسی موضوعی اساسی و بنیادین، نظیر بحث از حقانیت یک دین باشد. برای نمونه، اگر به حقانیت اسلام معتقدیم و نیز بر این باوریم که اسلام برترین نظریه و دیدگاه را برای رساندن انسان به سعادت دارد، باید اثبات کنیم که از یک سو، از دیدگاه اسلام، نظریات دیگر ناقصند، و از سوی دیگر، هیچ یک از نقدهای دیدگاه‌ها و مکاتب دیگر به نظریه اسلام وارد نیست و می‌توان به تمامی اشکالات و شبهاتی که مخالفان اسلام مطرح می‌کنند پاسخ معقول و مقبول داد. اما اگر به شبهات موجود پاسخ داده نشود و مبانی مکاتب دیگر نقد نگردد، ذهن کسانی که از این شبهات اطلاع دارند، نسبت به دین و اصول جهان‌بینی تضعیف شده، اعتقادات آنها دچار تزلزل می‌گردد؛ مثلاً، در مکتب اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم)، دین، فلسفه و اخلاق جایگاهی ندارند و فقط به امور حسی و ظاهری اکتفا می‌شود. ترویج این اندیشه موجب پیدایش شبهاتی در جامعه اسلامی می‌گردد. اگر کسی نباشد تا به آن شبهات پاسخ دهد، اشخاصی که این مکتب را مطالعه کرده و تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند، در مبانی دینی خود دچار تردید شده، حتی ممکن است آنها را انکار کنند. بنابراین، فلسفه می‌تواند به عنوان ابزار دفاعی محکمی برای دفاع از دین و اعتقادات دینی باشد و شاهد آن بزرگانی همچون شهید مطهری هستند که با استفاده از اصول فلسفی، توانستند به شبهات فراوان درباره اعتقادات دینی پاسخ بدهند (معلمی، ۱۳۸۴، ص ۹۶-۹۸).

آیت‌الله مصباح در تبیین ضرورت فلسفه به عنوان ابزار دفاعی می‌نویسد:

فلسفه کمک شایانی به طرد وساوس شیطانی و رد مکتب‌های مادی و الحادی انجام می‌دهد و شخص را در برابر کژانده‌بشی‌ها و لغزش‌ها و انحرافات

۲. ارائه‌کننده جهان‌بینی صحیح

یکی از ویژگی‌های فطری انسان سعادت‌طلبی است. تمام انسان‌ها به دنبال آن هستند تا در زندگی خودشان خوشبخت و سعادت‌مند باشند. با وجود اشتراک در اصل «سعادت‌طلبی»، هنوز بشر به مصداق واحدی از آن دست نیافته است؛ زیرا پیش از یافتن پاسخ صحیح برای چیستی سعادت، باید به چند پرسش اساسی دیگر پاسخ داد: انسان از کجا آمده است؟ آیا خدا او را خلق کرده یا در اثر فعل و انفعالات عالم ماده به وجود آمده است؟ اینها جزو اولین پرسش‌های اساسی درباره انسان هستند. پرسش بنیادین دیگر آن است که انسان به کجا خواهد رفت؟ آیا با مرگ نابود می‌شود؟ یا آن‌گونه که ادیان الهی مدعی‌اند، برای حسابرسی و رسیدن به جزای اعمال دنیوی، به دنیای دیگری منتقل می‌شود؟ پرسش دیگر آن است که هدف از آفرینش انسان چه بوده است؟ و چگونه باید آن هدف را محقق سازد؟ نوع پاسخ به مجموعه این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه دیگر، می‌تواند بینش فرد نسبت به خدا، جهان و انسان را - که از آن به «جهان‌بینی» تعبیر می‌شود - تعیین کند. نوع جهان‌بینی هر کس، جهت و شیوه زندگی وی - که گاهی از آن به «ایدئولوژی» تعبیر می‌شود - و در نهایت، سعادت و یا شقاوت او را رقم می‌زند. پس عمده‌ترین فایده فلسفه را می‌توان در ارائه جهان‌بینی صحیح برای دستیابی به ایدئولوژی صحیح خلاصه نمود.

۳. ابزاری برای دفاع و اثبات اصل دین

طبیعی است که در یک جامعه علمی پرنشاط، نظریات مختلف فکری قابل طرح و نقد و بررسی است. در میان نظریات متفاوت در موضوعی خاص، نظریه‌ای مقبول است که بتواند نظریات دیگر را نقد کرده، خود از میان نقد ناقدان سربلند بیرون آید. این مسئله وقتی اهمیت بیشتری

دینی کمک کرده، اذهان را از گزند شبهات فلسفی در امان نگه دارد (فناپی اشکوری، ۱۳۸۹، ص ۳۷۳). همان‌گونه که در فهم حقایق، فروع دین مجهز به مبانی فقه و اصول ضروری است، مجهز شدن به اصول برهانی و آشنایی به کاوشگری‌های عقلانی، به منظور بهتر فهمیدن حقایق عقلی وارد شده در کتاب و سنت نیز لازم و ضروری است.

قابل ذکر است که بهره‌مندی تام و تمام از معارف بلند آیات و روایات، به‌ویژه در مسائل اعتقادی نظیر اثبات وجود خدا و صفات او، و نفی جبر و تفویض، که شالوده ایمان فرد را شکل می‌دهد بدون یاری عقل ممکن نیست. علاوه بر این، به علت ذوبطون بودن قرآن کریم، بهره‌مندی از لایه‌های عمیق معنایی بدون دقت عقلی و فلسفی میسر نخواهد بود.

۵. راهی برای ارضای حس حقیقت‌جویی

میل به حقیقت‌جویی و حقیقت‌طلبی از جمله امیالی است که در انسان به ودیعه گذاشته شده‌اند. یافتن حقیقت، که ملازم با یافتن پاسخ برای پرسش‌های اساسی و بنیادین انسان، از جمله پرسش دربارهٔ مبدأ و منتهای خلقت و نیز مسیر بین مبدأ و منتهاست، انسان را به وادی فلسفه می‌کشاند؛ چراکه تنها فلسفه می‌تواند به این پرسش‌ها پاسخی درخور ارائه کند، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت: شناخت خطوط کلی جهان هستی چیزی جز فلسفه نیست (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۳۴).

فوائد فلسفه

بسیاری از شبهاتی که علیه فلسفه مطرح می‌شود به سبب نبود درک فوائد فلسفه است. به منظور دفع این‌گونه شبهات، به برخی از مهم‌ترین فوائد فلسفه در ذیل اشاره شده است:

فکری مصون می‌دارد و او را در میدان نبرد عقیدتی به سلاح شکست‌ناپذیری مسلح می‌سازد و به وی توان دفاع از بینش‌ها و گرایش‌های صحیح و حمله و هجوم بر افکار نادرست می‌بخشد (مصباح، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۰۲).

بنابراین، اگر فلسفه در مشهورات عالم کنونی و در شبهه فلسفه‌هایی که پشتوانهٔ مشهورات زمانه است تحقیق کند، ممکن است سپری در مقابل هجوم تجاوز شرک و کفر و غرب‌زدگی منحن باشد یا دست‌کم از ابتدال و رواج آراء مبتذل ممانعت کند (داوری، ۱۳۶۶، ص ۲۹).

از سوی دیگر، فلسفه ابزار اثبات اصول اساسی دین است. اگر با کسی که منکر خداست روبه‌رو شویم و بخواهیم در یک موضوع دینی مانند اثبات وجود خدا با او گفت‌وگو کنیم هرگز نمی‌توانیم از آیات و روایات استفاده نماییم؛ زیرا وی خدا را قبول ندارد، چه رسد به آیات و روایات. بنابراین، تنها ابزاری که می‌تواند در این مواقع به ما کمک کند عقل و دلایل عقلی است. بنابراین، می‌توان گفت: تنها مجرای ارتباط و تفاهم بین‌المللی بین دو انسان با هر مسلک و مذهبی «عقل» است (غروی، ۱۳۸۷، ص ۲۲). علاوه بر این، فلسفه وجود خداوند متعال را بهتر و نقض‌ناپذیرتر از هر علم دیگری اثبات می‌کند و انسان با برهان عمیق فلسفی و از نظر عقل نظری، به خداوند معرفت پیدا می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۷۰، ص ۹۷).

۴. ابزار فهم و تعمیق معارف دینی

فلسفه با روش عقلانی خود، مثبت‌دین و اصول‌دین است. بدین‌روی، می‌توان مدعی شد فلسفه در خدمت دین است. بسیاری از معارف دین از سنخ مسائل فلسفی است و بسیاری از شبهات دینی و اعتقادی ماهیتی فلسفی دارند. بنابراین، فلسفه می‌تواند به عقلانیت دین و باورهای

۱. رشد انسانیت انسان

انسان برخلاف حیوانات دیگر، از قوه تعقل برخوردار است. بدین روی، منطق دانان انسان را به «حیوان ناطق» تعریف کرده و ناطق را به عاقل و درک کننده کلیات تفسیر نموده اند. پس هر انسانی که بتواند با بهره گیری از قوه عاقله خود به پیش و گرایش صحیحی دست یابد راه انسانیت را درست پیموده است و هر کسی به ادراکات حسی اکتفا کند و از نیروی عقل خود به درستی استفاده نکند، راه حیوانیت در پیش گرفته و به تعبیر قرآن، از چهارپایان نیز بدتر است (اعراف: ۱۷۹). فلسفه ورزی، که با روش عقلی صورت می گیرد، در رشد فصلی ممیز انسان (قوه عاقله) مؤثر است. به همین منظور، کسانی که فیلسوف ترند از این حیث، انسان ترند (غروی، ۱۳۸۷، ص ۲۴).

رشد انسانیت انسان، بر سایر ابعاد وجود انسانی از جمله اخلاق و رفتار انسان اثرگذار است. پل فولکیه در کتاب *فلسفه عمومی خود*، به این فایده فلسفه تصریح کرده است: *اعمال اخلاقی ما بالذات بستگی به مابعدالطبیعه دارد و با اختلاف رأی و نظر ما نسبت به مسائل مابعدالطبیعه، نحوه حیات اخلاقی ما نیز دچار اختلاف می شود. برای اینکه بتوانیم به حیات خود نظم و سامان مطلوب بدهیم باید بدانیم که چه هستیم و سرنوشت جهان چیست، و این خود از مسائلی است که مابعدالطبیعه باید به آن جواب دهد (فولکیه، ۱۳۷۰، ص ۱۶-۱۷).*

۲. حل مسائل اساسی و دشوار

حل مسائلی که جز فلسفه قادر به پاسخ گویی به آنها نیست، کار فلسفه است؛ مانند چگونگی تمییز موجود از غیر موجود و یا موجود واقعی از غیر واقعی و شناختن امور حقیقی و تمییز آنها از اعتباریات و وهمیات و

بسیاری از مسائل دیگری که پیش از این به آنها اشاره شد (مصباح، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۹۱).

۳. دادن قدرت تشخیص عقیده درست از نادرست

در حوزه های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و مانند آن، اندیشه های متفاوتی وجود دارد. امروزه این اندیشه ها با وسایل ارتباطی پیشرفته، به سرعت انتشار می یابند. طبیعی است که افراد در معرض این گونه افکار و عقاید، که برخی از آنها آمیزه ای از حق و باطل هستند، قرار می گیرند. اما در این رویارویی، بسیاری از افراد به سبب نداشتن بینش درست و قدرت تشخیص حقایق، عقیده انحرافی را برمیگزینند و به انحراف فکری کشیده می شوند. کسب بینش لازم برای یافتن راه صحیح از میان تمام راه ها، در گروه قوت تفکر عقلانی است که با فلسفه به دست می آید. پس از بیان اجمالی ضرورت فلسفه، در ادامه، سؤالات و شبهاتی که ذهن برخی را به خود مشغول کرده است، نقل و به آنها پاسخ داده خواهد شد:

برخی شبهات و سؤالات درباره فلسفه

۱. آیا برای تک انسان ها فلسفه ضرورت دارد؟

برای پاسخ به این پرسش، اشاره به این نکته لازم است که هر انسانی خواه ناخواه، با یک جهان بینی، یعنی با نگرش خاصی نسبت به هستی، جهان و انسان زندگی می کند و علاقه مند است که این نظام هستی را به طور منطقی و عقلی برای خود تبیین و توجیه کند و این مهم با مباحث هستی شناسانه فلسفی صورت می پذیرد (معلمی، ۱۳۸۴، ص ۹۳-۹۶). بنابراین، مسائل مربوط به جهان بینی همه فلسفی اند و داشتن جهان بینی صحیح برای همه ضروری است، اما این امر به معنای ضرورت آموختن فلسفه برای همگان نیست؛ زیرا عموم مردم می توانند بر اساس

روایات ما مشحون از مسائل عقلی عمیق و دقیق و مستند به برهان فلسفی و عقلی است. بدون خواندن فلسفه و منطق و ادراک طریق برهان و قیاس، که همان رشد عقلی است، چگونه انسان می‌تواند به این دریای عظیم روایات وارد شود؟ ائمه اطهار علیهم‌السلام شاگردان متعدد و بیانات متفاوتی داشته‌اند. بعضی از آنها ساده و قابل فهم عموم است، ولی غالباً آنچه در اصول عقاید و مسائل توحید آمده مشکل و غامض است و آنها را برای افراد خاصی از اصحاب خود، که اهل فن مناظره و استدلال بوده‌اند، بیان کرده‌اند. همان شاگردان براساس ترتیب قیاسات برهانی با خصم وارد بحث می‌شدند. آن وقت چگونه می‌توان بدون اتکا به عقل و مسائل عقلی و ترتیب قیاس‌های اقتصرائی و استثنایی تحصیل یقین نمود؟

سپس ایشان به مسئله «توحید» - که وحدت عددی نیست، بلکه وحدت بالصرافه (وحدت حقه) است - اشاره کرده و آیات و خطبه‌هایی از نهج البلاغه - مانند خطبه اول، شصت و سوم، صد و پنجاهم، صد و شصت و یکم، صد و هشتاد و چهارم - را توضیح داده است که بیان آن در این مختصر نمی‌گنجد (ر.ک: حسینی طهرانی، بی‌تا، ص ۲۸-۳۲).

۳. گفته می‌شود: فلسفه برای فهم حقایق جهان است. قرآن و روایات حقایق عالم را بهتر شرح داده‌اند یا فیلسوفان؟

اولاً، باید گفت: اصل وجود خدا و نبوت توسط عقل و اصول عقلانی بشر به اثبات می‌رسد و بدون اثبات عقلی آنها نمی‌توان در عمل به قرآن و اخبار، تمسک جست. صدرالمتألهین در کتاب شرح اصول کافی می‌نویسد:

باورهای عقل سلیم و فطرت خویش، به پاسخ صحیح مسائل فلسفی مربوط به جهان‌بینی دست یابند. بنابراین، فلسفی بودن مسائل جهان‌بینی، ایجاب نمی‌کند که همه مردم فلسفه بیاموزند. البته آموختن فلسفه برای افرادی که در جهان‌بینی خود دچار شک و تردید شده و با استدلال‌های عوامانه قانع نمی‌شوند، و نیز افرادی که به دنبال فهم عمیق‌تر و دقیق‌تر و یا دفاع عقلانی از معارف دینی‌اند، ضرورت دارد (عبودیت، ۱۳۸۰، ص ۶۲-۶۴). بنابراین، همان‌گونه که سایر علوم طبیعی یا انسانی مانند پزشکی، اخلاق و سیاست برای عموم مردم مفید است، ولی برای همه ضرورت ندارد و تنها عده خاصی برای تأمین نیازهای جامعه، آن علوم را تحصیل می‌کنند. در زمینه فلسفه نیز لازم است دست‌کم به اندازه نیاز، افرادی متخصص برای تأمین نیاز جامعه در این قلمرو، به کسب تخصص در این زمینه بپردازند.

۲. انبیا و اولیای الهی در تدیین دین برای مردم، از فلسفه استفاده نکرده‌اند.

مراد از «فلسفه» چیست؟ اگر مراد از «فلسفه» عناوین و اصطلاحات خاص فلسفی است که امثال ارسطو، ابن‌سینا یا سایر فلاسفه به کار برده‌اند، سخن مزبور قابل قبول است. اما اگر مراد از «فلسفه» استفاده از روش عقلی برای پاسخ به اساسی‌ترین سؤال‌های بشری است، نمی‌توان سخن مزبور را پذیرفت؛ زیرا اولاً، اصل عقاید دینی از جمله خود اصل «نبوت» را باید با دلیل عقلی اثبات نمود. ثانیاً، انبیای الهی و پیشوایان دینی برای تبلیغ دین و رفع شبهات دینی، از روش عقلی و برهانی استفاده کرده‌اند (معلمی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۲-۱۰۳).

از علما طباطبائی نقل شده است:

نمی‌فهمند و انکار می‌کنند به ایشان نگوید و آنها را برگردۀ خودتان و ما قرار ندهید. امر و علم ما سخت و دشوار است و جز فرشتگان مقرب، انبیای مرسل و مؤمنانی که خداوند قلبشان را برای ایمان آزموده (و برگزیده)، کس دیگری تاب تحمل آن را ندارد» (صدوق، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۶۲۴).

بنابراین، هرچه انسان در امور عقلی و منطقی تمرین بیشتری داشته باشد از روایات و آیات بهره بیشتری می‌برد؛ نظیر اینکه مثلاً، اگر یک پیام بهداشتی در قرآن یا روایات وجود داشته باشد، مطمئناً کسی که پزشکی و طب می‌داند آن را از کسی که در این رشته تخصصی ندارد بهتر درک می‌کند.

ثالثاً، طبق این اشکال، با وجود آیات و روایات، چه نیازی به خواندن این همه آثار فقهی و اصولی است؟ چرا برای استخراج احکام شریعت، به جای آنکه این همه در اقوال فقها درنگ شود، مستقیماً به آیات و روایات مراجعه نمی‌شود؟ علت مطالعه آثار و آراء فقها و اصولیان این است که احادیث معصومان علیهم‌السلام محکم و متشابه، مطلق و مقید و خاص و عام دارد. گاه هنگام بررسی آیات و روایات، مشکل ضد، اجتماع امر و نهی، دلالت یا عدم دلالت نهی بر فساد و ظرایف پیچیده دیگر پیش می‌آید و اگر کسی خوب با این ظرایف آشنا نشود و بخواهد فقط براساس مشاهده یک یا چند حدیث، فتوا بدهد به شدت در معرض لغزش است. حقایق مربوط به مبدأ و معاد را هم بدون هیچ‌گونه مهارتی در عرصه تفکر نظری، نمی‌توان درک کرد. علاوه بر اینکه درک حقایق توحیدی به مراتب سنگین‌تر است از درک چگونگی ادای افعال ظاهری نماز و مانند آن.

فلسفه و فلسفه‌ورزی همان کاری را برای آمادگی درک و کشف حقایق نظری عالم می‌کند که مطالعه فقه و

چگونه ممکن است کسی که به تقلید کورکورانه از روایات و اخبار قناعت کرده و شیوه‌های برهانی و عقلی را انکار می‌نماید، به حقیقت دست یابد؟ آیا نمی‌داند که یگانه مستند شریعت، سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و اثبات صدق سخن پیامبر نیز بدون استناد به دلایل عقلی امکان‌پذیر نیست؟ ... کسی که از برهان روگردان است و به نور قرآن و روایات اکتفا می‌کند، همانند کسی است که در معرض نور خورشید و ماه است، اما چشم‌ها را بسته و از نور خورشید و ماه چشم‌پوشی می‌نماید، که هیچ فرقی بین او و بین نابینایان نیست (صدرالمتألهین، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۸۸).

ثانیاً، خواندن فلسفه نوعی ریاضت است که هاضمه فکری و معرفتی انسان را تقویت می‌کند تا بتواند آنچه را قرآن یا روایات بیان می‌کنند به بهترین وجه ممکن بفهمد. البته لازمه این سخن آن نیست که بگوییم کسانی که فلسفه یا عرفان نخوانده‌اند قرآن یا روایات را نمی‌فهمند؛ زیرا آیات قرآن کریم و احادیث معصومان علیهم‌السلام همه در یک سطح نیستند. برای نمونه، در بسیاری از روایات، مخاطب عامه مردم بوده‌اند، اما در برخی از احادیث و به‌ویژه ادعیه، ائمه هدی علیهم‌السلام به حقایق اشاره کرده‌اند که تنها اندکی از عقول توان فهم آن و قدرت تحمل آنها را دارند (موسوی خمینی، ۱۳۷۲، ص ۶۲۷). در تأیید این مطلب می‌توان گفت: امامان معصوم علیهم‌السلام در روایات فراوانی نظیر روایت ذیل تأکید دارند که تنها فرشتگان مقرب و رسولان و مؤمنانی که دارای قلب‌های آماده و سینه‌هایی منشرح هستند، تاب تحمل معارف اهل بیت علیهم‌السلام را دارند. البته این مطلب منافاتی ندارد با اینکه سطوح پایین‌تر و اولیه آن برای همه مردم قابل فهم باشد (مظفری، ۱۳۸۵، ص ۲۹۸-۲۹۹): «در گفت‌وگو و نشست و برخاست با مردم، از چیزهایی سخن بگویید که می‌فهمند. چیزی را که

دینی را بدون استمداد از منطق نمی‌توانیم اثبات کنیم، درحالی‌که در بیانات کتاب و سنت، مسائل منطقی ذکر نشده است. همچنین در مسائل فرعی دین، حتی یک مسئله را بدون به کار انداختن علم اصول، نمی‌توان استنباط نمود، با اینکه در کتاب و سنت، از علم اصول خبری نیست. بنابراین، منطق و اصول، طریق هستند و طریق غیر از تکمیل است (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۷۴-۱۷۵). خلاصه آنکه دین اسلام دینی کامل است، اما علومی همچون فلسفه راه فهم عمیق‌تر و بهتر دین به سایر انسان‌ها هستند و این به معنای مکمل بودن آنها نیست.

شبهه مزبور توسط مکتب موسوم به «تفکیک» نیز به این شکل طرح شده است: برای پاسخ‌گویی به شبهات منکران و ملحدان، هیچ نیازی به تحصیل فلسفه مصطلح نیست. آقای سیدان بر این باور است که در مواجهه با شبهات ملحدان و منکران توحید و نبوت، باید از قواعد و مطالب روشن عقلانی نظیر «محال بودن اجتماع نقیضین» و «اجتماع ضدین»، و «بطالان تسلسل» بهره جست، اما قواعد عقلانی منحصر در کتب فلسفی نیست. بنابراین، در پاسخ به شبهات منکران و ملحدان، هیچ نیازی به تحصیل فلسفه مصطلح نیست (سیدان، ۱۳۸۹)، تالی فاسد این سخن که «برای پاسخ‌گویی به شبهات ملحدان و منکران نیاز به فلسفه داریم» بدان معناست که دین ناقص است و برای پاسخ به شبهات دینی، باید سراغ افلاطون و ارسطو رفت، درحالی‌که اهل بیت علیهم‌السلام با ملحدان و دهریان و ماتریالیست‌ها بحث و مناظره داشتند و به دقت پاسخ‌های عقلی ارائه می‌کردند و آنها را قانع و مجاب می‌ساختند. بنابراین، اگر با روش اهل بیت علیهم‌السلام و قرآن به سراغ ملحدان برویم، از عهده شبهات دهریان و ملحدان برمی‌آییم.

در پاسخ به سخن آقای سیدان، توجه به نکات ذیل راهگشاست:

اصول و آراء فقها برای آمادگی درک معارف عملی دین انجام می‌دهد. از این روست که بزرگان فلاسفه و حکمای اسلامی پس از مدت‌های طولانی تحقیق در مباحث فلسفی و تألیف کتب فلسفی، به شرح و تفسیر آیات و روایات می‌پردازند؛ نظیر شرح اصول کافی و تفسیر برخی از سوره‌های قرآن از صدرالمآلهین یا تفسیر المیزان تألیف علامه طباطبائی. نقل شده است که صدرالمآلهین همواره در کتاب‌هایش افتخار می‌کند که هیچ‌کس را ندیده که مانند او اسرار قرآن و سنت معصومان علیهم‌السلام را فهمیده باشد (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۶).

۴. آیا آنچه را فلسفه یونان (الهیات) داشت در متن

اسلام و فرمایش‌های معصومان علیهم‌السلام هم هست یا خیر؟ کتاب و سنت حاوی تمام معارف نظری و عملی به صورت اجمال یا تفصیل هستند، اما باید توجه داشت که دستورات الهی برای تمام مردم جهان، اعم از عالم و جاهل، نازل شده است و هر کس به اندازه ظرفیت خودش از آن بهره‌مند می‌شود. بنابراین، اگر برای بهره‌مندی بیشتر افراد جامعه از معارف بلند الهی بخواهیم معارف عالی الهی را از منابع اصلی دینی استخراج کنیم چاره‌ای نداریم، جز اینکه اصطلاحات خاصی را وضع کنیم و به آنها سیر و نظامی منطقی دهیم. از این رو، اینکه این معارف در کتاب و سنت موجود است منافاتی ندارد با این سخن که برای فهم بهتر آن معارف علمی خاص (فلسفه) را وضع کنیم، و به فرموده برخی بزرگان، تنها فرق بین مآثورات از انبیا و کتب حکما، در اصطلاحات و اجمال و تفصیل است، نه در معنی (موسوی خمینی، ۱۳۷۲، ص ۱۹۳).

اما این سخن که «در صورت نبود معارف فلسفی در کتاب و سنت، لازم می‌آید فلسفه یونان معارف اسلامی را تکمیل کند» نادرست است؛ زیرا حتی یک مسئله از مسائل

ص ۱۱۲). باید آراء دیگران را جست‌وجو کرد و با معیار سنجش، به ارزیابی پرداخت.

۵. اگر فرقی بین فلسفه (الهیات) با آیات و روایات نیست جز اختلاف تعبیر، پس آنچه خداوند و امامان آورده‌اند، اتم و اکمل است، و اگر بهتر از آن یافت می‌شد می‌فرمودند. پس چه نیازی به تعبیرهای حکما و فلاسفه هست؟

منظور از نبودن فرق - بجز اختلاف تعبیر - این است که معارف حقیقی، که کتاب و سنت مشتمل بر آنهاست و با زبان ساده و عمومی بیان شده، همان معارف حقیقی است که از راه بحث‌های عقلی به دست می‌آید و با زبان فنی و اصطلاحات علمی بیان شده است. پس فرق این دو، فرق زبان عمومی ساده و زبان خصوصی فنی است (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۷۵). همچنین آیات و روایات برای کسانی حجت است که اصل وجود خدا، نبوت، کلام خدایی بودن قرآن کریم، عدم تحریف آن و بسیاری از مسائل دیگر را پذیرفته‌اند. اما کسی که آنها را نپذیرفته است چگونه می‌تواند از آیات قرآن کریم و روایات معصومان علیهم‌السلام استفاده کند؟ نیز یک مسلمان باید بتواند در برابر شبهات جدید به روش عقلی از دین خود دفاع کند و دفاع عقلانی از دین و آموزه‌های دینی جز با تحصیل فلسفه میسر نخواهد بود.

۶. براساس روایات اسلامی، ائمه اطهار علیهم‌السلام از پرداختن به فلسفه نهی کرده‌اند. برخی از بزرگان نیز با توجه به این روایات، از تحصیل فلسفه منع نموده‌اند. بنابراین، شایسته نیست پیروان ایشان به فلسفه بپردازند.

در ذیل به دو نمونه از این روایات اشاره شده است:

روایت اول: حدیث «توحید مفضل» از امام صادق علیه‌السلام

۱. در سخنی که از آقای سیدان ذکر شد، خود ایشان به ضرورت فراگیری بسیاری از قواعد فلسفی برای پاسخ به شبهات ملحدان اعتراف کرده است.

۲. ایشان در سخن خود آورده است که قواعد عقلی ذکر شده منحصر در کتب فلسفی نیست. این سخن ایشان قابل قبول است، ولی اینکه این قواعد فلسفی در کتب غیرفلسفی نیز آمده است، قواعد را از فلسفی بودن خارج نمی‌کند. علاوه بر آن، استفاده اندیشمندان حوزه‌های گوناگون از قواعد فلسفی و منعکس کردن این قواعد در کتب علوم گوناگون، نشان‌دهنده اهمیت و ضرورت قواعد فلسفی است.

۳. این سخن که اهل بیت علیهم‌السلام با ملحدان و ماتریالیست‌ها مناظره می‌کردند صحیح است. ما نیز باید همان شیوه را در مواجهه با آنها اتخاذ کنیم. با مراجعه به مناظرات ائمه اطهار علیهم‌السلام در می‌یابیم که روش آنها عقلی بوده است. بنابراین، روش عقلی حجیت دارد.

۴. اثبات وجود خدا، صفات وی، نبوت، حجیت قرآن کریم و بسیاری از مسائل دیگر در گرو بهره‌گیری از روش عقلی فلسفی است. افزون بر این، در کتاب و سنت، تنها شبهاتی که در آن عصر و زمان رواج داشته بررسی شده است و این مقدار نمی‌تواند برای پاسخ‌گویی به شبهات جدید از سوی مکاتب الحادی، که پیش از این مطرح نبوده است، کافی باشد. نیز فهم برخی شبهات و پیگیری لوازم آن مستلزم اطلاعات فلسفی و منطقی است.

۵. بحث و بررسی دیدگاه اندیشمندان غیرمسلمان به معنای پذیرفتن تمام سخنان آنها نیست. بنابراین، نه تنها آگاهی از اندیشه اندیشمندان گوناگون مذموم نیست، بلکه گاهی مفید نیز هست. از این رو، مطابق فرمایش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، «داناترین مردمان کسی است که دانش دیگران را با دانش خودش جمع کند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۴،

است. ایشان فرمودند: «فَتَبَّأَ وَ خَيَّبَهُ وَ تَعَسَّأَ لِمُنْتَجِلِي
الْفَلْسَفَةِ...» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۷۵)؛ پس
نابودی و ناکامی باد بر مدعیان فلسفه!

در پاسخ، باید گفت: اولاً، سند این روایت معتبر نیست
(اعرافی، ۱۳۹۱، ص ۱۲۷).

ثانیاً، بر فرض پذیرش روایت، حضرت در این
روایت، نه فیلسوفان را سرزنش می‌کند و نه فلسفه را،
بلکه فیلسوف‌نمایی را سرزنش می‌کند که بدون دلیل و
بدون لیاقت و شایستگی، خود را به فلسفه منتسب
نموده‌اند. شواهد ذیل این مطلب را تأیید می‌کند:

الف. «منتحلی الفلسفة» در زبان عرب، به معنای کسی
است که بدون دلیل و از روی دروغ، خود را به فلسفه نسبت
می‌دهد. «انتحل فلان شعر فلان، او قول فلان» زمانی گفته
می‌شود که کسی بدون دلیل ادعا کند که آن شعر یا سخن،
شعر یا سخن اوست و «تنحله» زمانی استعمال می‌شود که
کسی ادعای چیزی را داشته باشد، درحالی‌که آن چیز مال
دیگری است (ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۱۴، ص ۷۴).

ب. حضرت در وصف این افراد می‌فرماید: «فَتَبَّأَ وَ
خَيَّبَهُ وَ تَعَسَّأَ لِمُنْتَجِلِي الْفَلْسَفَةِ كَيْفَ عَمِيثَ قُلُوبِهِمْ عَنْ
هَذِهِ الْخَلْقَةِ الْعَجِيبَةِ حَتَّى أَنْكَرُوا التَّدْبِيرَ وَ الْعَمَدَ فِيهَا...»
(مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۷۵)؛ نفرین و ناکامی باد بر
مدعیان فلسفه! چگونه قلب‌هایشان از دیدن این آفرینش
عجیب کور است، تا آنجا که تدبیر در آن را انکار می‌کنند.

از اوصافی که حضرت برای «منتحلی الفلسفة» ذکر
کردند (اینکه این اشخاص تدبیر آفرینش را انکار می‌کنند)
معلوم می‌شود که مراد از «منتحلی الفلسفة» نمی‌تواند
فیلسوف باشد؛ زیرا فیلسوف واقعی همواره به دنبال
کشف واقعیت جهان هستی از طریق تفکر و تدبیر در آن
است. بنابراین، به فرض مذمت فیلسوفان در این روایت،
مراد فیلسوفانی هستند که وجود خالق و مدبر برای عالم را

انکار کرده، عالم و حوادث آن را اتفاقی و تصادفی
می‌دانند (مظفری، ۱۳۸۶، ص ۷۵)، بنابراین نه تنها در
روایات اسلامی، فیلسوفان واقعی سرزنش نشده‌اند، بلکه
ائمه اطهار علیهم‌السلام گاهی از آنان به نیکی نیز یاد کرده‌اند. در
همین حدیث، حضرت از ارسطو، که اتفاقی بودن عالم را
رد کرده، به نیکی یاد نموده‌اند: «... گروهی از پیشینیان،
منکر قصد و تدبیر در مخلوقات شدند و پنداشتند هر چیز
به عرض و اتفاق پدید آمده است... و ارسطاطالیس
(ارسطو) آنها را رد کرد و گوید: آنکه بالعرض است یک
بار است که از دست طبیعت بیرون شده، برای عوارضی
که طبیعت را عارض می‌گردد و آن را از راه خود
بازمی‌دارد و به منزلت امور طبیعی نیست که بر یک روش
باشد...» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۴، ص ۲۴).

روایت دوم از امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل شده است
که خطاب به ابوهاشم جعفری فرمودند: «يَا أَبَا هَاشِمٍ
سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ وَ جُوهُهُمْ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَ
قُلُوبُهُمْ مُظْلِمَةٌ مُتَكَدِّرَةٌ السُّنَّةُ فِيهِمْ بِدْعَةٌ وَ الْبِدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ
الْمُؤْمِنِينَ بَيْنَهُمْ مُحَقَّرٌ وَ الْفَاسِقُ بَيْنَهُمْ مُوقَّرٌ أَمْرًاؤُهُمْ جَاهِلُونَ
جَائِرُونَ وَ عَلَمَاؤُهُمْ فِي أَبْوَابِ الظُّلْمَةِ [سَائِرُونَ] أَعْيَابًاؤُهُمْ
يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءَ وَأَصَاغِرُهُمْ يَتَقَدَّمُونَ عَلَى الْكِبَرَاءِ وَ كُلُّ
جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَبِيرٌ وَ كُلُّ مَجِيلٍ عِنْدَهُمْ فَقِيرٌ لَا يَمَيِّرُونَ بَيْنَ
الْمُخْلِصِ وَ الْمُرْتَابِ لَأَ يَعْرِفُونَ الضَّانِ مِنَ الذَّنَابِ
عَلَمَاؤُهُمْ شِرَارٌ خَلَقَ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؛ لَأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ
إِلَى الْفَلْسَفَةِ وَ النَّصُوفِ، وَ ائِمُّ اللَّهِ إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ
وَ التَّحَرُّفِ بِنَالِغُونَ فِي حُبِّ مُخَالَفِينَا وَ يَضِلُّونَ شَيْعَتَنَا وَ
مُؤَلِّينَا، إِنْ نَالُوا مَنْصَبًا لَمْ يَشْبَعُوا عَنِ الرَّشَاءِ، وَإِنْ خُدِلُوا
عَبَدُوا اللَّهَ عَلَى الرِّيَاءِ. أَلَا إِنَّهُمْ قُطَاعٌ طَرِيقِ الْمُؤْمِنِينَ وَ
الدُّعَاةِ إِلَى نِحْلَةِ الْمُلْحِدِينَ. فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ فَلْيَحْذَرُهُمْ وَ
لْيُصْنِ دِينَهُ وَ إِيْمَانَهُ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ: هَذَا مَا حَدَّثَنِي أَبِي
عَنْ آبَائِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) وَ هُوَ مِنْ أَسْرَارِنَا، فَانْكُتْمُهُ إِلَّا

میان مردم خوار گردند، ریاکارانه خدا را عبادت می‌کنند. بنابراین، این روایت نیز در رد مدعیان دروغین و دنیاطلب فلسفه است، نه اینکه به‌طور کلی، فلسفه یا فیلسوفان را انکار کند (مظفری، ۱۳۸۶، ص ۷۶).

ثالثاً، از علامه طباطبائی سؤال شد: روایاتی که در خصوص ذمّ اهل فلسفه، به‌ویژه در دوره آخرالزمان وارد شده - که در کتب حدیث از قبیل *بحارالانوار* و *حدیقه الشیعه* مسطور است - متوجه چه کسانی بوده و منظور از این احادیث چیست؟ ایشان پاسخ دادند:

دو، سه روایتی که در بعضی از کتب، در ذمّ اهل فلسفه در آخرالزمان نقل شده، بر تقدیر صحت، ذمّ اهل فلسفه است، نه خود فلسفه؛ چنان‌که روایاتی در ذمّ فقهای آخرالزمان وارد شده و مستضمن فقهاست، نه فقه اسلام. همچنین روایاتی در ذمّ اهل اسلام و اهل قرآن در آخرالزمان وارد شده (لایقی من الاسلام الا اسمه و من القرآن الا رسمه) و متوجه ذمّ خود اسلام و خود قرآن نیست. و اگر این روایت‌ها، که خبر واحد ظنی می‌باشند، در خود فلسفه بود و مسائل فلسفی مضموناً همان مسائلی است که در کتاب و سنت وارد شده، این قده عیناً قده در کتاب و سنت بود که این مسائل را با استدلال آزاد و بدون تعبد و تسلیم مشتمل شده است. اصولاً چگونه متصور است که یک خبر ظنی در برابر برهان قطعی یقینی قد علم کرده و ابطالش کند؟ (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۵).

رابعاً، این دسته از روایات با آیات قرآن کریم و روایات متعدد دیگر، که مردم را به تعقل و تفکر فرامی‌خواند، معارض است (ر.ک: حدید: ۱۷؛ نحل: ۴۴؛ زمر: ۴۲) که وجه جمع بین آنها چنین می‌شود که تعقل و فلسفه‌ای که در خدمت حقیقت و حقانیت باشد همواره خوب و لازم،

عَنْ أَهْلِهِ» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۳۸۰)؛ ای ابوهاشم، زمانی برای این مردم خواهد آمد که صورت‌هایشان خندان و شاداب و قلب‌هایشان تاریک و گرفته است، سنت در میان ایشان بدعت و بدعت نزد ایشان سنت است. مؤمن در میان آنها تحقیر شده، و فاسق در نزد ایشان گرامی است. حاکمان ایشان نادان و ستم‌پیشه و عالمانشان قدم نهاده در تاریکی‌اند. بی‌نیازان ایشان زاد و توشه نیازمندان را می‌ریزند و کوچک ایشان بر بزرگشان پیشی می‌گیرد. هر نادانی نزد ایشان داناست... میان مخلص و ریاکار فرقی نمی‌نهند و گر را از میش باز نمی‌شناسند. علمایشان بدترین خلق خدا بر روی زمین‌اند؛ زیرا به فلسفه و تصوف متمایلند، و قسم به خدا که ایشان اهل روی‌گردانی از دین خدا و تحریف در آن هستند. در دوستی با مخالفان ما افراط می‌ورزند و شیعیان و دوستان ما را به گمراهی می‌کشند. اگر به مقام و منصبی برسند از رشوه سیر نمی‌شوند و اگر در میان مردم خوار گردند ریاکارانه عبادت می‌کنند. ایشان رهن راه مؤمنان و فراخوانندگان به مرام بی‌دینان هستند. پس هرکس ایشان را درک کرد از آنها بر حذر باشد و دین و ایمان خود را از ایشان حفظ کند. ای ابوهاشم، این چیزی است که پدرم از پدرانش از جعفر بن محمد برایم روایت کرده و این حدیث از اسرار ماست. پس آن را جز از اهلش کتمان کن. در پاسخ باید گفت:

اولاً، سند این روایت نیز معتبر نیست (اعرافی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۱).

ثانیاً، بر فرض صدور حدیث از حضرت، به قرینه سیاق و به تصریح عبارات، حضرت از فیلسوفان و متصوفانی انتقاد کرده که از فلسفه و عرفان واقعی بهره‌ای نبرده‌اند که حضرت در وصف ایشان می‌فرماید: اگر به منصب و مقامی برسند از رشوه سیر نمی‌شوند، و اگر در

۸. اگر فهم دین متوقف بر دانستن اصطلاحات فلسفی باشد با توجه به اینکه بیشتر مردم با این اصطلاحات آشنا نیستند و از فلسفه چیزی نمی‌دانند، لازمه‌اش خروج کلام خدا و رسول خدا از روش عقلا و واگذار کردن تکمیل امت به فیلسوفان بوده و نقض غرض بعثت و از بین بردن آثار نبوت و رسالت است. آقای نصیری می‌نویسد:

عقل فلسفی عقل مستکفی بالذات بوده و بر این باور است که می‌تواند مستقل از هر منبع دیگری، با اتصال به عقل فعال، به کمال و سعادت دنیوی و اخروی برسد. طبق این تعلق از عقل، ضرورتی برای نبوت و ارسال رسل از جانب خداوند باقی نمی‌ماند (نصیری، ۱۳۸۹).

اول. فهم دین متوقف بر بسیاری از علوم دیگر همچون ادبیات، لغت، رجال و اصول نیز هست که بیشتر مردم با این علوم و اصطلاحات آن آشنا نیستند، با اینکه دانستن این علوم برای فهم درست دین لازم است.

دوم. طبق ادعای فلاسفه، تنها فهم برخی از معارف عمیق الهی، بدون دانستن فلسفه و مطالب فلسفی ناممکن است، نه اینکه فهم همه معارف دینی از اصول و فروع متوقف بر دانستن فلسفه باشد.

سوم. همه مردم مأمور به دانستن همه حقایق دینی نیستند و بیشتر آنها از ورود به عرصه بسیاری از دقایق علمی و دینی نهی شده‌اند و اعتقاد اجمالی آنان به معارف دینی کافی است (مظفری، ۱۳۸۵، ص ۲۹۳).

چهارم. کمک به فهم برخی از معارف دینی تنها یکی از فواید فلسفه است. فلسفه بجز این، فواید مهم دیگری، از جمله دفاع از دین در برابر افکار انحرافی یا نقد تفکر الحادی و مادی نیز دارد.

پنجم. به نظر می‌رسد آقای نصیری صرفاً برای

و تعقل و فلسفه‌ای که هدفش رسیدن به حقیقت نباشد همواره محکوم و مذموم است. بدین سبب، صدرالمتألهین در اسفار با صراحت می‌فرماید: «و تباً لفلسفة تکون قوانینها غیر مطابقة للکتاب و السنة» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۰۳)؛ نابود باد فلسفه‌ای که قوانینش مطابق قرآن و سنت نباشد.

حاصل آنکه آنچه در استشهاد به روایت، شرط اساسی است فهم حدیث و شناخت موقعیت صدور آن و نیز توجه به الفاظ استعمال شده در روایت است. برای روشن شدن این نکته، باید توجه داشت که لفظ «فلسفه» به اشتراک لفظی در «فلسفه الهی» و «فلسفه مادی» استعمال می‌شود. مراد از آنچه در زمان ائمه اطهار: مطرح بود، فلسفه و فیلسوف مادی و دهری است، نه فلسفه الهی.

۷. دین و آموزه‌های دینی را باید آن‌گونه که در کتاب و سنت آمده است و به شکل ناب و خالص فهمید. استفاده از علوم می‌همچون فلسفه در فهم دین، موجب از بین رفتن فهم ناب و خالص از دین می‌شود.

فهم عقلانی و فلسفی با ناب بودن منافاتی ندارد؛ زیرا اگر صرف استناد به ظاهر متون، ملاک ناب و خالص بودن آن باشد، باید اهل حدیث، حشویه، مشبهه و مانند آنها را، که پایبندی ایشان به ظواهر از دیگران بیشتر است، دارای فهم ناب‌تر و خالص‌تر دانست.

علاوه بر این، زمانی مزبور اشکال پیش می‌آید که فیلسوف بخواهد نظر خود را بر قرآن و روایات تحمیل کند یا الفاظ و واژگان به کاررفته در متون دینی را بر معانی و اصطلاحات مستحدث فلسفی حمل نماید. اما وقتی فلسفه ابزاری برای فهم بهتر مصادیق و حقایق مشاؤونیه دین و درک بهتر استدلال‌های عقلی به کار رفته در بیانات دینی باشد هیچ منافاتی با فهم ناب و خالص دین ندارد (مظفری، ۱۳۸۵، ص ۲۸۴-۲۸۵).

از نخستین آیه‌ای که سخن از عقل و تعقل گفته... به روشنی دانسته می‌شود که قرآن کریم خود روشی را برای تعقل دارد. عقل نیرویی است الهی در انسان که باید از آن استفاده شود... راه درست آن در قرآن و تعالیم مفسران راستین قرآن آمده است و آن راهی است که با تحولات افکار و پیدایش علوم مختلف، در عصرها و زمانها و سرزمینها - مثلاً، منطق ریاضی - مخدوش نخواهد شد و متروک نخواهد گشت (حکیمی، ۱۳۷۵، ص ۳۴۴).

در پاسخ به شبهه مزبور، توجه به چند نکته ضروری است: یک. ترکیب دو یا چند مطلب حق به طور منطقی و موزون با یکدیگر، که موجب شود به حقیقت جدیدی دست یابیم، نه تنها مذموم نیست، بلکه عملاً برای رسیدن به حقایق، باید از دستاوردهای علمی، فلسفی همه انسان‌های متفکر در همه جای عالم استفاده کرد. قرآن کریم انسان‌ها را به شنیدن سخنان مختلف و پیروی از بهترین آنها ترغیب نموده است: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ (زمر: ۱۸). همچنین در روایات اسلامی، علاوه بر ترغیب به یادگیری علم از همه نقاط عالم، بر این مطلب تأکید شده است که برای تشخیص حقیقت، باید به گفته‌ها توجه کرد، نه به گوینده: «لَا تُنْظَرُ إِلَيَّ مِنْ قَالٍ وَانْظُرْ إِلَيَّ مَا قَالَ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ ق، ص ۷۴۴).

دو. بسیاری از مباحث مهم فلسفی نظیر مباحث «اصالت وجود» و «ربط علی موجودات به حق تعالی»، از ابتکارات فلاسفه اسلامی است (معلمی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۶-۱۰۷).

اما درباره سخن آقای حکیمی نیز علاوه بر مطالب مزبور، باید گفت:

۱. قوانین منطق همان روش فطری اندیشیدن انسان

تخریب فلسفه، ادعای مزبور مبنی بر استقلال ذاتی عقل در رساندن انسان به سعادت دنیا و آخرت و بی‌نیازی عقل از وحی را مطرح کرده است؛ زیرا تاکنون هیچ‌یک از فلاسفه مسلمان ادعای استقلال ذاتی عقل را نداشته‌اند. بنابراین، اشکال مزبور اشکالی بی‌پایه و اساس و تهمتی ناروا به فلاسفه اسلامی است.

۹. فلسفه اسلامی یک فلسفه التقاطی و حاصل

مکاتب فلسفی یونان، قرون وسطا، اندیشه‌های هندی و اندیشه‌های ایرانی است، و یک فلسفه التقاطی نمی‌تواند مبنای تفکر اسلامی قرار گیرد.

آقای حکیمی معتقد است:

مکتب «تفکیک» به پیروی از قرآن کریم و ائمه اطهار علیهم‌السلام همواره به «تعقل مستقل» نه «تعقل تبعی و تقلیدی» فرامی‌خواند و «عقل خودبنیاد دینی» را مطرح می‌کند، نه «عقل یونانی بنیاد التقاطی» را، و شعارش این است: «فکر کن بیاب» (حکیمی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۱).

این شبهه به صورت دیگری نیز مطرح شده است و آن اینکه روش تعقل فلسفی بر روش تعقل قرآنی منطبق نیست. آقای حکیمی پس از بیان آنکه اساس مکتب «تفکیک» بر به‌کارگیری عقل و بهره‌وری از تعقل بوده و قرآن کریم و معصومان علیهم‌السلام همواره به تعقل دعوت کرده‌اند، تا آنجا که فهم معارف تجریدی قرآنی و تعالیم معصوم جز از راه تعقل ممکن نیست، اظهار می‌دارد:

به‌خوبی روشن است که کتابی چون قرآن، هنگامی که دعوت به تعقل می‌کند... نمی‌شود برای تعقل روشی نداشته باشد. انتظار اینک... منطق یونانی را ترجمه کنند و سپس آن منطق معیار تعقل مسلمانان قرآنی شود، چگونه درست خواهد بود؟

است، و از اینکه منطق سال‌ها پس از نزول قرآن ترجمه شده، نمی‌توان نتیجه گرفت که مسلمانان در این مدت، قوانین منطقی را در اندیشه و تفکر منطقی خود به کار نمی‌برده‌اند. علمی مانند صرف و نحو هم پس از نزول قرآن به وجود آمد، ولی لازمه آن این نیست که مسلمانان پیش از تدوین این علوم، در سخن خود، قواعد صرف و نحو را رعایت نمی‌کردند.

۲. از کلام ایشان استفاده می‌شود که تغییر و تحولات سده‌های گذشته و پیدایش منطق‌هایی همچون منطق ریاضی، منطق صوری را بی‌اعتبار ساخته و از این رو، نمی‌توان منطق صوری را روش اندیشه مورد نظر قرآن دانست. بر اهل فن پوشیده نیست که منطق ریاضی و منطق‌های دیگر هیچ‌کدام برای از بین بردن و بی‌اعتبار ساختن منطق صوری نیامده، و اگر هم کسی چنین منظوری داشته هرگز به انجام آن موفق نشده است. منطق ریاضی و منطق مادی و منطق‌های دیگر، همگی می‌توانند مکملی برای منطق صوری بوده، در کنار آن، در استوار ساختن اندیشه انسانی سهیم باشند.

۳. تردیدی در این نیست که با عقل فلسفی نمی‌توان به همه حقایق دست یافت و فلاسفه نیز تاکنون چنین ادعایی نکرده‌اند؛ همان‌گونه که بدون استفاده از عقل فلسفی نیز نمی‌توان به بسیاری از معارف دست پیدا کرد.

۴. از کلام ایشان استفاده می‌شود با داشتن کتاب و سنت، نیازی به علم منطق نیست، درحالی‌که این سخن به چند دلیل نادرست است:

اولاً، قرآن و روایات درباره علم منطق و قواعد منطق بحث نمی‌کند، بلکه منطق در خلال کتاب و سنت به کار رفته است. پس برای آنکه بدانیم در کتاب و سنت چه قواعدی از منطق به کار رفته، ناگزیریم اول منطق و قواعد آن را بخوانیم و بدانیم تا بفهمیم در فلان آیه و یا حدیث،

از چه راهی استدلال شده است.

ثانیاً، محتاج نبودن کتاب و سنت به منطق، دلیلی بر محتاج نبودن مسلمانان در فهم کتاب و سنت به علم منطق نیست. اینکه «کتاب و سنت به منطق و هر علم دیگری نیازی ندارد» سخنی است، و اینکه «مسلمانان برای فهمیدن کتاب و سنت به منطق نیازی ندارند» سخنی دیگر. این دو را نباید با یکدیگر خلط نمود؛ زیرا سخن اول درست است و سخن دوم نادرست، و از اینکه «کتاب و سنت به منطق و هر علم دیگری نیازی ندارد» نمی‌توان این نتیجه را گرفت که «مسلمانان نیز در فهم کتاب و سنت نیاز به علم منطق یا علوم دیگر ندارند». این سخن مستشکل مانند این است که انسان جاهلی به هیچ‌وجه حاضر نیست به دنبال تحصیل علم برود، و وقتی علت این امر را از او می‌پرسند پاسخ دهد که خمیرمایه همه علوم در فطرت انسان است (طباطبائی، بی تا - ب، ج ۵، ص ۴۲۱-۴۲۳).

۱۰. تعارض و اختلاف دانشمندان و فیلسوفان در طول تاریخ، نشانگر ناتوانی عقل در رسیدن به حقایق است. پس نمی‌توان برای هدایت بشری به عقل اعتماد کرد.

آقای نصیری، یکی از مهم‌ترین ادله غیرعقلانی بودن مباحث فلسفی را اختلاف شدید بین فلاسفه در اصلی‌ترین مبانی‌شان می‌داند (نصیری، ۱۳۹۱).

در پاسخ، باید گفت:

۱. در هر علمی یک دسته مطالب متفق علیه و بدیهی و یا قریب بدیهی وجود دارد و یک دسته مطالب اختلافی. بنابراین، وجود مطالب اختلافی به هیچ‌وجه، از اهمیت کل مباحث آن علم نمی‌کاهد. شیخ صدوق و شیخ مفید هر دو از بزرگان شیعه بودند و با روایات اهل بیت علیهم‌السلام انس فراوان داشتند. شیخ مفید در کتاب **تصحیح الاعتقاد**،

نادرستی روش فلسفه نیست؛ همان‌گونه که اختلاف فقها و علمای اصول نشانگر خطای روشی آنها نیست و چه بسا برخی از فیلسوفان یا فقیهان فرایند روش صحیح را درست طی نکنند و منشأ اختلاف آراء گردند.

علاوه بر این، صرف اختلاف رأی دلیل بطلان همه آراء نیست؛ زیرا گاهی، دیدگاه‌های مختلف دوران بین نقیضین باشند که بدون شک، یکی از آنها صحیح و دیگری ناصحیح است، و در بسیاری از جاها، اختلاف‌نظرها مکمل یکدیگر و در طول هم واقع شده‌اند؛ یعنی به سطح و عمق و به ظاهر و باطن مسئله مربوطند؛ نظیر آنکه برخی از خطابات قرآنی در حد ظاهر و متفاهم عرفی است و مردم عامه توان سطح بالاتر ندارند، اما فیلسوف خواستار عبور از ظاهر به عمق و باطن است (ارشادی‌نیا، ۱۳۸۲، ص ۱۱۹-۱۲۰).

۱۱. اگر فلسفه علم خوب و مفیدی است، چرا این قدر با آن مخالفت می‌شود؟

برای نمونه، امام خمینی رحمته‌الله علیه می‌فرمودند: «در مدرسه فیضیه، فرزند خردسال، مرحوم مصطفی، از کوزه‌ای آب نوشید. کوزه را آب کشیدند؛ چراکه من فلسفه می‌گفتم» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۲۷۹). علاوه بر این، برخی مراجع به تحریم خواندن فلسفه فتوا داده‌اند. این تحریم نشان از مرجوح بودن تحصیل فلسفه دارد.

در پاسخ، توجه به چند نکته ضروری است:

اولاً، احتمالاً مقصود کسانی که تحصیل فلسفه را حرام دانسته‌اند تحریم ارشادی بوده، نه تحریم مولوی؛ زیرا فلسفه موضوع سهل و ممتنعی است، الفاظ جذابی دارد، اما فهم درست و صحیح آن برای افراد معمولی دشوار و گاه محال است (حائری، ۱۳۷۴). ابن‌سینا هم در آخر کتاب *الاشارات* به این نکته اشاره کرده، می‌نویسد: از

بسیاری از آنچه را که شیخ صدوق به عنوان اعتقاد شیعه بیان می‌کند مخدوش دانسته و این اختلافشان در استنباط مسائلی است که از روایات معصومان علیهم‌السلام دارند، و اختلاف علمای شیعه در فهم روایات کم نیست. بنابراین، در مباحث روایی و نقلی نیز اختلاف عمیق وجود دارد. فقها نیز با اینکه مستند اصلی‌شان در فتاوا، آیات و روایات است، باز این‌همه اختلاف فتوا وجود دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۹۹-۲۰۱). وجود چنین اختلافی منحصر به علوم عقلی یا نقلی یا تجربی نیست، بلکه قلمرویی به گستردگی تمام علوم دارد. در مسائل اعتقادی مانند وجود خدا و صفات او، ولایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، لزوم بعثت انبیا و مانند آن اختلافات فراوانی بین اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان بوده و هست و هرکس مدعی حقانیت رأی خویش و بطلان نظر دیگری است و این اختلافات فراوان موجب نمی‌شود ما دست از اعتقاد به اصول دین و مذهب برداریم (وکیلی، ۱۴۲۹ق، ص ۲۵۹). پس همان‌گونه که اختلاف پزشکان و متخصصان در رشته‌های تجربی نظیر پزشکی یا علوم نقلی همانند کلام و حدیث، ضرورت این علم را نفی نمی‌کند، اختلاف نظر فلاسفه نیز ضرورت پرداختن به سؤال‌های اساسی بشر را نفی نمی‌کند.

۲. نکات اختلافی به تدریج، با بحث و تبادل آراء، روشن‌تر و به حقیقت نزدیک‌تر می‌گردد (معلمی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۵-۱۰۶). بنابراین، در بسیاری جاها اختلافات عقلی با تمسک و پایبندی به قواعد منطقی حل و فصل می‌شوند.
۳. اختلافات علمای یک علم برای کسی موجب سرگردانی می‌شود که اطلاع عمیقی در آن علم ندارد و اهل اجتهاد در آن علم نیست؛ زیرا چنین شخصی قدرت تشخیص درست از نادرست را ندارد.
۴. اختلاف فلاسفه در برخی مسائل، دلیلی بر

تعلیم فلسفه به افرادی که از فهم آتش‌زا محرومند و چند گروه دیگر بهره‌یزید (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۴۱۹).

ثانیاً، دلیل منع برخی علما از تحصیل فلسفه وجود روایاتی است که بظاهر فلسفه و فلاسفه را مذمت کرده است. پیش از این، به برخی از روایات اشاره شد و گفتیم که آن روایات بر فرض صحت سند، در مقام مذمت کسانی است که خود را به دروغ به فلسفه منتسب می‌کنند. برخی دیگر از روایات نیز کسانی را ملامت و سرزنش می‌کند که ابزار عقل را در خدمت سست کردن بنیان دین به کار گرفته‌اند، یا کسانی که تحت تأثیر کتب یونانی و یا فلسفه‌های الحادی، گرفتار سفسطه شده بودند، یا با فلسفه در مقابل دین دکان باز کرده بودند. علاوه بر این، تحصیل فلسفه، به‌ویژه ورود به برخی از بحث‌های عمیق و دقیق، برای هر کسی مطلوب نیست، بلکه ورود به این‌گونه بحث‌ها مستلزم بهره‌مندی از هوش و ذکاوت بالا و تلاش خستگی‌ناپذیر برای پاسخ به پرسش‌های اساسی است. از این رو، ائمه اطهار علیهم‌السلام با توجه به شناختی که از برخی افراد داشتند و قوت لازم برای ورود به بحث‌های فلسفی را در برخی نمی‌دیدند، آنها را از تحصیل فلسفه منع نموده‌اند. بنابراین، منع برخی افراد از تحصیل فلسفه به معنای حرمت آن برای تمام افراد نیست، بلکه وجود برخی افراد متخصص برای اثبات و دفاع عقلانی از دین در جامعه اسلامی جزو واجبات کفایی است.

ثالثاً، شمار بزرگانی که تحصیل فلسفه را منع نموده‌اند در برابر علما و مراجع بزرگی که خود تحصیل فلسفه نموده و از آن دفاع کرده و می‌کنند بسیار محدود و اندک است (ر.ک: اعرافی، ۱۳۹۱، ص ۶۰-۵۵). در دوران معاصر، بزرگانی همچون امام خمینی رحمته‌الله‌علیه، علامه طباطبائی، شهید مطهری، آیت‌الله مصباح، آیت‌الله جوادی آملی و بسیاری از علمای دیگر، هم خود به تحصیل، تدریس و

تألیف آثار فلسفی اشتغال داشته‌اند و هم زمینه تحصیل طلاب و دانشجویان مستعد و علاقه‌مند را فراهم نموده‌اند. مقام معظم رهبری به عنوان ولی امر مسلمین و حاکم جامعه اسلامی، که بیش از همه به موقعیت و وضعیت حوزه‌های گوناگون، به‌ویژه حوزه فرهنگی جهان اسلام در برابر جهان غرب، واقف است بارها و به مناسبت‌های گوناگون، به دفاع از فلسفه پرداخته، توجه طلاب مستعد به رشته‌های فلسفی برای تأمین نیازهای علمی و فرهنگی جامعه را خواستار شده است (بیانات مقام معظم رهبری، khamenei.ir).

علاوه بر این، با نظری به تاریخ، دلیل مخالفت برخی اشخاص با فلسفه را می‌توان نکات ذیل هم دانست:

۱. برخی با فلسفه خواندن کسانی که استعداد فلسفه نداشتند مخالف بودند. به عبارت دیگر، مخالفت آنها با عمومی شدن فلسفه بود، نه با خود آن. صدرالمتألهین در *اسفار*، تحصیل فلسفه را به خاطر سختی درک مطالب و لزوم استعداد و پیش‌نیازهای لازم، برای بیشتر مردم حرام می‌داند: «حرام علی اکثر الناس ان یشروعوا فی کسب هذه العلوم الغامضة؛ لأن اهلية ادراكها في غاية الندرة و نهاية الشدوذ و التوفيق لها من عند الله العزيز الحكيم» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۴۴۶). آقای حکیمی می‌نویسد: اصحاب این مکتب (تفکیک) تحصیل فلسفه و عرفان را برای مستعدان و اذهان آگاه و نضج یافته و آشنا به مبانی ویژه قرآنی و حدیثی - اگرچه به اجمال - منع نمی‌کنند (حکیمی، ۱۳۷۵، ص ۵۹-۶۰).

۲. برخی نیز مانند اشاعره اهل سنت اساساً با عقل و تعقل در دین مخالف و معتقد بودند که دین را نمی‌توان با عقل فهمید (اعرافی، ۱۳۹۱، ص ۲۶).

۳. برخی نیز با آمیختگی دین و فلسفه، مخالفند. اینها با فلسفه مشاء مشکلی ندارند، ولی با این تصور که

چهره‌هایی همچون ارسطو و افلاطون است و مخالفت با فلسفه هرگز به مفهوم مخالفت با تعقل و برهان نیست (نصیری، ۱۳۹۰).

اما:

۱. آشنایان با فلسفه متوجه وزن این کلام آقای سیدان هستند که می‌گویند: «در بحث‌های فلسفی موجود و نتایج برگرفته از آن، "معقول" به معنایی که عقل، ما را به آنجا رسانده باشد، وجود ندارد.» مروری اجمالی بر کتب فلسفی و موضوعات مطرح شده در آن، به وضوح گویای این مطلب است که در این کتب، مسائلی نظیر اثبات وجود خداوند متعال و صفات او، نحوه وجود مخلوقات و جایگاه آنها در جهان هستی، نحوه ارتباط مخلوق با خالق و بسیاری از مسائل اساسی و بنیادین دینی رهاورد عقل نظری فلسفی است.

۲. تاکنون کسی مدعی نشده که تمام آنچه در کتب فلاسفه آمده حق محض است تا جای اعتراض مکتب «تفکیک» مبنی بر ضرورت از بین بردن ما فی الکتب الفلاسفه باقی باشد.

۳. این گفته آقای سیدان نیز بی‌پایه و اساس است که «فلسفه به این معنا - محتویات کتب فلسفه - محال است که بتواند پاسخگوی شبهات و راه تحصیل افراد به حقایق و معارف الهی باشد؛ زیرا همواره فلاسفه با بحث‌های فلسفی، پشتتاز مقابله با ملحدان و پاسخگوی شبهات آنان بوده‌اند و بسیاری از این طریق ایمان آورده‌اند و بسیاری دیگر با اتکا به ادله فلسفی، در عقاید خود راسخ و استوار گشته‌اند. علاوه بر آن، در همین چند دهه اخیر، سهم پیروان مکتب «تفکیک» در رد شبهات و سهم فیلسوفانی همچون علامه طباطبائی، شهید مطهری، آیت‌الله مصباح و آیت‌الله جوادی آملی بسیار روشن و قابل اندازه‌گیری و داوری است.

«حکمت متعالیه» آمیزه‌ای از دین و فلسفه و به تعبیر آنها، آمیزه‌ای از دین و غیردین است، مخالفند.

۴. برخی نیز عقاید فلاسفه را مخالف قرآن و سنت قلمداد می‌کنند، درحالی‌که گاهی عقاید فلاسفه مخالف فهم آنان از کتاب و سنت است، نه لزوماً مخالف کتاب و سنت. البته چه بسا اندیشه فیلسوفی در یک مطلب خطا باشد، اما نمی‌توان به این سبب به‌طور کلی فلسفه را مردود انگاشت. به گفته آیت‌الله جوادی آملی، «راه عقلی را نباید با روندگان راه مخلوط کرد. راه عقلی معصوم است، گرچه افراد به خطا می‌روند» (مروارید، ۱۳۸۱، ص ۱۱).

۱۲. عقل و تعقل ارزش و جایگاه ویژه دارد. آنچه

باید کنار زده شود و مطرود گردد فلسفه است.

آقای سیدان بر این باور است که فلسفه به معنای تعقل و بهره‌گیری از عقل، دارای ارزش و در جای خودش محفوظ است. مناقشه‌ها در این است که فلسفه موجود، در قالب «حکمت متعالیه» در *الاسفار الاربعه* و کتاب‌های دیگر صدرالمتألهین آمده است. در بحث‌های فلسفی موجود و نتایج برگرفته از آن، «معقول» به معنایی که عقل، ما را به آنجا رسانده باشد، وجود ندارد (هیئت نقد و نظر، ۱۳۸۸، ص ۲۴؛ سیدان، ۱۳۸۹). به عقیده ایشان، «فلسفه» به معنای «ما فی الکتب الفلاسفه» - محتویات کتب فلاسفه - باید کنار زده شود و فلسفه به این معنا - محتویات کتب فلاسفه - محال است که بتواند پاسخگوی شبهات و راه تحصیل افراد به حقایق و معارف الهی باشد. از این رو، به جای پرداختن به مباحث ذهنی فلسفه، باید به تقویت امور عقلانی - چنان‌که مشی ائمه اطهار علیهم‌السلام است - پردازیم (سیدان، ۱۳۸۹).

آقای نصیری نیز می‌گوید: منظور از «فلسفه» مکتب و جریان فکری است که خاستگاه آن یونان و اندیشه

در پرتو نور ایمان و تأیید خداوند مَنان، بر من روش شد که ادله آنها اعتبار ندارد و راه آنها مستقیم نیست. اکنون چرا با مشاهده اظهار پشیمانی بزرگان فلسفه، ما نیز باید همان راهی را ادامه دهیم که غایت آن پشیمانی است؟ آیا عاقلانه نیست که به جای پرداختن به فلسفه، در این عمر کوتاه، به مطالعه آیات و روایات بپردازیم؟ برای پاسخ به این شبهه، ابتدا لازم است مروری کوتاه بر زندگی صدرالمتألهین داشته باشیم. زندگی علمی ایشان بنابر نوشته خودش در مقدمه اسفار شامل سه مرحله است: مرحله اول که نزد استادان بزرگ به تعلم علوم عقلی و نقلی گذرانده است.

مرحله دوم دوره‌ای که در آن، به علت اوضاع و احوال نامساعدی که مخالفان فلسفه برای ایشان پدید آوردند، کوششهای علمی خود را، اعم از تدریس و تألیف رها کرد و به عزلت پناه برد و به سیر و سلوک و ریاضت و مجاهدت پرداخت که ثمره آن شهود حقایق عالم بالا بود، به گونه‌ای که حقیقت آنچه را با عقل و برهان درک کرده بود، بیش از آن را در این دوران، با چشم دل شهود کرد.

مرحله سوم که در آن، پس از فراگیری علوم عقلی و نقلی و تسلط کامل بر آنها و پس از کشف حقایق عالم بالا، به تعلیم و پرورش شاگردان و تألیف آثار خود پرداخت و در این مرحله بود که «حکمت متعالیه»، که همان نظام فلسفی اوست، در قالب آثار متعدد و بیش از همه، در قالب کتاب بزرگ *الاسفار الاربعه* متولد شد (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۰-۱۹).

سنت الهی بر این است که دانشمندان از نشر معارفی که مردم به آن نیاز دارند، خودداری نکنند. ایشان اصول و ضوابطی را ذکر می‌کند که فروع فلسفی از آنها استنباط می‌گردد؛ زیرا اجتهاد، که استنباط و استخراج فروع از اصول است، مختص فقه اصغر نیست. استغفار ایشان هم

۴. پاسخ بخش اول سخن آقای نصیری در شبهه دهم داده شد. درباره بخش دوم سخن ایشان، باید گفت: خود وی در جای دیگری به ضرورت تحصیل فلسفه اعتراف کرده، می‌گوید:

اگر مقصود از فلسفه منظومه‌ای از گزاره‌های عقلانی در باب الهیات و خداشناسی و پاسخ به شبهات و سؤالات است، بدون شک، ما به چنین دانشی نیاز داریم و کلام شیعی متکفل بیان چنین گزاره‌ها و دانشی است، اگرچه برای وصول به معارف عقلانی، نیاز به تذکر و ارشاد وحی داریم (نصیری، ۱۳۹۱).

فلسفه‌ای که فلاسفه مسلمان از آن دفاع می‌کنند غیر از آن چیزی نیست که ایشان به ضرورت و فایده آن اعتراف کرده است. بنابراین، موضع‌گیری‌های ایشان علیه فلاسفه مسلمان بیجاست.

۱۳. افرادی فلسفه خوانده همچون صدرالمتألهین از

خواندن فلسفه اظهار پشیمانی کرده‌اند.

صدرالمتألهین در پایان مقدمه اسفار درباره بحث «حقیقت معرفت» و شیوه دستیابی به آن می‌نویسد: «وَأَنَّ لَا سْتَغْفِرُ اللَّهُ كَثِيرًا مِمَّا ضَيَّعْتُ شَطْرًا مِنْ عَمْرِي فِي تَتَبُّعِ آرَاءِ الْمُتَفَلِّسِ وَالْمُجَادِلِينَ أَهْلَ الْكَلَامِ، وَتَدْقِيقَاتِهِمْ وَتَعَلَّمِ جَرِيذَتِهِمْ فِي الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ وَتَفَنَّنِهِمْ فِي الْبَحْثِ، حَتَّى تَبَيَّنَ لِي آخِرُ الْأَمْرِ بِنُورِ الْإِيمَانِ وَتَأْيِيدِ اللَّهِ الْمَنَانَ أَنْ قِيَّاسَهُمْ عَقِيمٌ، وَصِرَاطُهُمْ غَيْرُ مُسْتَقِيمٍ» (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۸)؛ من از خداوند آمرزش بسیار می‌خواهم از عمری که در جست‌وجوی آراء فیلسوف نمایان و جدل‌پیشگان از اهل کلام و باریک‌اندیشی‌های آنان سپری نمودم و به فراگیری شیوه‌های ایشان در سخن‌پردازی و بحث و مناظره پرداختم، تا آنکه سرانجام،

آن‌گونه که در واقع هستند، تحقیقی و برهانی است، نه ظنی و تقلیدی، و حال آنکه قیاس‌های متفلسف «جدلی» و «غیربرهانی» است و بدین‌روست که صدرالمتألهین قیاس‌های ایشان را عقیم و بی‌نتیجه می‌داند. در نتیجه، باید گفت: استغفار صدرالمتألهین از مطالعه آراء متفلسف است، نه از فلسفه.

نکته دوم: عباراتی که صدرالمتألهین در وصف «حکمت متعالیه» بیان می‌فرماید، خود بهترین دلیل است بر اینکه ایشان از فلسفه و «حکمت متعالیه» اعراض نکرده و استغفارشان از فلسفه نیست (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۵-۱۶).

روشن است زمانی که صدرالمتألهین این‌گونه «حکمت متعالیه» را بنیان نهاد، جایی برای این شبهه وجود نداشت که ایشان از فلسفه و «حکمت متعالیه» استغفار کند. اساساً معقول نیست که ایشان در مقدمه اسفار از فلسفه استغفار کند، اما بعد از پایان مقدمه، به تفصیل، کتاب *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة* را بنویسد.

نتیجه‌گیری

با بررسی پرسش‌ها و شبهات گوناگون در حوزه فلسفه، این نتیجه به دست آمد که هیچ‌یک از این شبهات نمی‌تواند دلیلی قانع‌کننده برای ترک و طرد فلسفه باشد، بلکه با بررسی‌های انجام‌شده، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که بیشتر شبهات فلسفی از طرف دو دسته از افراد مطرح می‌شود: دسته اول کسانی هستند که با دین و حاکم شدن ارزش‌های دینی مخالفند و می‌دانند که با سست کردن بنیان فلسفی و جنبه عقلانی دین، می‌توانند به هدف شوم خود، که ضربه زدن به دین است، دست یابند. دسته دوم بخلاف دسته اول، قصد سست کردن بنیان دین را ندارند، بلکه به شدت به دنبال یافتن اسلام اصیل و حاکم کردن

به این سبب بوده که مقداری از عمر خود را به تتبع و بررسی آراء مجادلان اهل کلام و کسانی که فیلسوف نبودند ولی ادعای فلسفه داشته و خود را فیلسوف معرفی می‌کردند، صرف نموده است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۷۷-۷۵؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۸۶).

شاهد این مطلب آن است که ایشان اوصاف «فیلسوف» و «حکیم» را در خصوص کسانی به کار می‌برد که از نظر قدرت تجزیه و تحلیل، در مسائل فلسفی قوی و کارآمدند و با روشی کاملاً برهانی به فلسفه می‌پردازند، ولی وصف «متفلسف» را درباره کسانی به کار می‌گیرد که از قدرت ذهنی کافی برای تجزیه و تحلیل مسائل فلسفی برخوردار نبوده، گاهی با رویکردی جدلی نظریه‌پردازی می‌کنند؛ مانند بسیاری از متکلمان. از همین رو، در هیچ اثری از صدرالمتألهین دیده نشده است که از اشتغال به فلسفه یا از تتبع و دقت در کلمات فیلسوفان و حکیمان اظهار پشیمانی کرده باشد (عبودیت، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۹).

توجه به دو نکته ذیل سخن مذکور را روشن‌تر می‌کند: نکته اول: بین واژه‌های «فلسفه»، «تَفَلُّسُف»، و «فیلسوف» و «مُتَفَلِّسُف» تفاوت در معنا وجود دارد و با این فرض، جواب شبهه به آسانی قابل فهم خواهد بود. «تَفَلُّسُف» یعنی: بی‌جهت ادعای دانستن فلسفه کردن، و «مُتَفَلِّسُف» یعنی: فلسفه‌باف (سیاح، ۱۳۷۰، ج ۳-۴، ص ۱۲۰۲). این در حالی است که صدرالمتألهین «فلسفه» را خود اینچنین تعریف می‌کند: «الفلسفة استكمال النفس الإنسانية بمعرفة حقائق الموجودات علی ما هی علیها و الحکم بوجودها تحقیقاً بالبراهین لا أخذاً بالظن و التقليد بقدر الوُسع الانسانی» (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۷-۲۹). یکی از فرق‌های اساسی بین «فیلسوف» و «مُتَفَلِّسُف» این است که قیاس‌های فیلسوف «برهانی» است؛ چنان‌که در تعریف «فلسفه» ذکر شد که حکم به وجود حقایق

منابع

ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۷۶، *مساخرای فکر فلسفی در جهان اسلام*، تهران، طرح نو.

ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۶ق، *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ارشادی‌نیا، محمدرضا، ۱۳۸۲، *نقد و بررسی نظریه تفکیک*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

اعراف‌سی، علیرضا، ۱۳۹۱، *بررسی فقهی فلسفه‌ورزی و فلسفه‌آموزی*، تحقیق و نگارش سیدنقی موسوی، قم، مؤسسه فرهنگی اشراق و عرفان.

تسمیمی آمدی، عبدالواحدبن محمد، ۱۴۱۰ق، *غررالحکم و دررالکلم*، قم، دارالکتاب الاسلامی.

جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، ۱۳۸۲، *گلشن ابرار*، چ دوم، قم، معروف.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۰، *شناخت‌شناسی در قرآن*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.

—، ۱۳۷۵، *رحیق مختم* (شرح حکمت متعالیه)، قم، اسراء.

—، ۱۳۸۶، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، نگارش احمد واعظی، قم، اسراء.

حائری یزدی، مهدی، ۱۳۷۴، «فلسفه، پی‌جویی حقیقت و هستی»، *نامه فرهنگ*، سال پنجم، ش ۱، ص ۱۰۲-۱۱۹.

حسن‌زاده آملی، حسن، ۱۳۷۴، *قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند*، چ دوم، قم، قیام.

—، ۱۳۸۷، *شرح فارسی الاسفار الاربعة*، قم، بوستان کتاب.

حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین، بی‌تا، *مهر تابان*، بی‌جا، باقرالعلوم علیه السلام.

حکیمی، محمدرضا، ۱۳۷۵، *مکتب تفکیک*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

—، ۱۳۸۳، *عقل سرخ (بیست مقاله)*، قم، دلیل ما.

داوری اردکانی، رضا، ۱۳۶۶، *دفاع از فلسفه*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

ارزش‌های اسلامی هستند، ولی منبع دستیابی به معارف بلند اسلام را در ظاهر آیات و روایات خلاصه کرده و از نقش پررنگ «عقل» در فهم معارف دینی غفلت نموده‌اند.

البته این دو دسته از افراد برای دستیابی به هدف مشترکشان - نقد فلسفه و تفکر فلسفی - به مسائل زیادی تمسک کرده‌اند که پاسخ آنها گذشت. بنابراین، درباره لزوم یا عدم لزوم مطالعه فلسفه، می‌توان اظهار داشت که خواندن فلسفه ضروری است، اما نه برای همه مردم؛ زیرا همه مردم برای کسب جهان‌بینی درست، نیازمند فلسفه نیستند. چه بسا عده‌ای با استدلال‌های ساده ایمان بیاورند و با همان استدلال‌ها بتوانند با شبهات مقابله کرده، ایمان خود را حفظ کنند. اما همه افراد این‌گونه نیستند. علاوه بر این، تحصیل فلسفه برای برخی به منظور دفاع از آموزه‌های دینی لازم است. به‌طورکلی، می‌توان گفت: به تعبیر آقای عبودیت فلسفه برای چند گروه ذیل ضروری به نظر می‌رسد:

۱. افرادی که در جهان‌بینی خود دچار شک شده‌اند و استدلال‌های عوام‌پسند را نمی‌پذیرند.

۲. افرادی که جهان‌بینی توحیدی دارند و گرچه اکنون در آن شک و تردید ندارند، اما در معرض شک و تردید قرار دارند.

۳. مدافعان دین که باید با اقامه براهین دقیق و عمیق فلسفی در مقابل تهاجمات مخالفان دین بایستند.

۴. کسانی که طالب فهم عمیق‌تری از معارف دین هستند (عبودیت، ۱۳۷۸، ص ۷۸-۷۷).

- سیاح، احمد، ۱۳۷۰، **فرهنگ بزرگ جامع نوین عربی - فارسی مصور (به ضمیمه رجال نامی شیعه)**، چ چهاردهم، تهران، اسلام.
- سیدان، سیدجعفر، ۱۳۸۹، «مکتب تفکیک و تمایزات آن با فلسفه و عرفان»، **سمات**، سال اول، ش ۲، ص ۱۱۵-۱۲۷.
- صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، **الحکمة المتعالیة فی الاسفارالعقلیة الاربعة**، چ سوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ، ۱۳۷۶، **شرح اصول کافی؛ کتاب فضل العلم و کتاب الحججه**، تصحیح محمد خواجهوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ، ۱۳۸۳، **الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة**، تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی، چ سوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۴۰۳ق، **الخصال**، قم، جامعه مدرسین.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، بی تا - الف، **اصول فلسفه و روش رئالیسم**، پاورقی مرتضی مطهری، تهران، شرکت سهامی عام.
- ، بی تا - ب، **المیزان**، چ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، بی تا، **شرح الاشارات و التنبیها مع المحاکمات**، قم، البلاغه.
- عبودیت، عبدالرسول، ۱۳۷۸، **هستی شناسی**، چ سوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- ، ۱۳۸۰، **درآمدی بر فلسفه اسلامی**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- ، ۱۳۸۸، **درآمدی به نظام حکمت صدرایی**، چ دوم، تهران و قم، سمت و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه، ۱۳۸۸.
- غروی، محسن، ۱۳۸۷، **درآمدی بر آموزش فلسفه**، قم، شفق.
- فناپی اشکوری، محمد، ۱۳۸۹، **مقدمه‌ای بر فلسفه اسلامی معاصر**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- فولکیه، یل، ۱۳۷۰، **فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه**، ترجمه یحیی مهدوی، چ چهارم، تهران، دانشگاه تهران.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، **بحارالانوار**، ط. الثانیه، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- مروارید، مهدی، ۱۳۸۱، **بیمانی پیرامون مسئله‌ای از معاد در محضر استاد جوادی آملی و استاد جعفر سیدان**، مشهد، ولایت.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۳، **آموزش فلسفه**، چ ششم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مظفری، حسین، ۱۳۸۵، **بنیان مرصوص فلسفه اسلامی از نگاه مکتب تفکیک**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- معلمی، حسن، ۱۳۸۴، **حکمت جوادانسه**، تهران، کانون اندیشه جوان.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۲، **شرح چهل حدیث**، چ سوم، تهران، مؤسسه تنظیم نشر و آثار امام خمینی رضی الله عنه.
- ، ۱۳۷۸، **صحیفه امام**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضی الله عنه.
- نصیری، مهدی، ۱۳۸۹، «فلسفه و نبوت»، **سمات**، سال اول، ش ۴، ص ۲۸-۳۹.
- ، ۱۳۹۰، «فلسفه شبه عقلانیت است»، **پنجره**، در: nasiri1342.blogfa.com
- ، ۱۳۹۱، «نزاع کلام شیعی با فلسفه، نزاع عقلانیت و شبه عقلانیت است»، **سمات**، سال سوم، ش ۷، ص ۱۵۲-۱۶۱.
- نوری طبرسی، میرزا حسین، ۱۴۰۸ق، **مستدرک الوسائل و مستنبط الوسائل**، قم، مؤسسه آل‌البتین علیه السلام.
- وکیللی، محمدحسن، ۱۴۲۹ق، **صراط مستقیم نقد مبانی تفکیک**، بی جا، مؤلف.
- هیئت نقد و نظر (نظریه پرداز سیدجعفر سیدان، هیئت نقد غلامرضا فیاضی، حمید پارسانیا، دبیر علمی محمدتقی سبحانی)، ۱۳۸۸، **بررسی نسبت عقل و وحی از منظر فلسفه و مکتب تفکیک**، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.